



موسسه آموزشی - انتشاراتی بارسا



چهارمین کار مشترک ما سه تا:

دست‌نوشته‌ها از: علی میرصادقی

طراحی گرافیک و نظارت چاپ:

نیما جعفری

تصویرسازی: سحر میرحسینی

این کتاب را تقدیم می‌کنم به دانش‌آموزان ایرانی که

دغدغه‌های بزرگتر از سن شان دارند...

علی میرصادقی

به نام او ...

اسامی شخصیت‌های این داستان، بدلیل رعایت اصول اخلاقی تغییر داده شده است.

آخر یکی از همایش‌ها هم وقتی از روی **stage** پایین اومدم، مردم دورم جمع شدن که سوالهای شخصی شون رو بپرسن. هر کی سوالش رو می پرسید و می رفت. خانمی که یک بچه ی دو - سه ساله در آغوش داشت هیچ سوالی نمی پرسید و فقط نگاه می کرد.

وقتی همه رفتن، گفتم: وقت دارید یه داستان کوتاه براتون تعریف کنم؟! من که خیلی عجله داشتم و باید به سخنرانی بعدیم می‌رفتم، گفتم برام **email** کنید چون باید زودی به سخنرانی بعدیم برسم و شروع کردم به ترک سالن تا از اونجا خارج بشم.

اون خانم که متوجه بی‌تفاوتی من شده بود گفت: بهتون قول میدم اگه داستانم رو گوش کنید خیلی بهتون کمک می‌کنه و هم اینکه یه روزی تو یکی از کتابتون چاپش می‌کنید.

با اینکه مطمئن بودم ارزش داستان، اونقدر زیاد نیست که یه روزی توی یکی از کتابهام بنویسم، اما به خاطر اینکه این همه وقت صبر کرده بود، نخواستم از دستم ناراحت بشه و گفتم: گوش می‌کنم، بفرمایید.

گفت: چهار تا دوست بودیم که از دوران دبستان با هم بودیم. روابط خانوادگی داشتیم وهمه جا با هم می رفتیم. مژده قرار بود پزشکی بخونه و فاطمه می خواست داروساز بشه. من می خواستم دندان پزشکی بخونم و پرستو عاشق پرستاری بود.

قرار گذاشته بودیم یک بیمارستان با هم بزنیم و هر چهارتایی مون با هم شریک بشیم. هر وقت بیکار می شدیم، از آرزو هامون حرف می زدیم و اسم بیمارستان انتخاب می کردیم و خودمون رو تو روپوش سفید تصور می کردیم که داریم به آدمها خدمت می کنیم. همه چی تا سوم راهنمایی خوب بود. کنار هم بودیم و لحظه به لحظه با هم زندگی می کردیم. امتحانهای سوم راهنمایی که تموم شد. مامان مژده به زور مژده رو در یک مدرسه ی معروف و خیلی سخت گیر ثبت نام کرد. با اینکه قرار نبود به یک مدرسه





دور بریم اما ما سه تا به خاطر مژده  
تصمیم گرفتیم که در همون مدرسه  
مژده ثبت نام کنیم اما خانواده هامون  
قبول نکردن. فهمیدیم که مژده رو  
از دست دادیم اما به هم قول  
دادیم که کسی نتونه ما سه تا  
رو از هم جدا کنه. فرداش مامان  
فاطمه زنگ زد خونه ی ما و با مامانم  
حرف زد. اسم یک مدرسه ی خیلی هتل  
رو برده بود و به مامانم گفته بود که  
سه تاییشون رو اونجا ثبت نام کنیم.  
مامان من مخالفت کرد و گفت اونجا  
خیلی مدرسه ی بدیه و مامان فاطمه

گفته بود که مدرسه خیلی مهم نیست و خود بچه ها هستند که باید درس بخونن.

با اینکه مامان من از مامان فاطمه خواهش کرد که اسم فاطمه رو اونجا ننویسن اما فاطمه فرداش با گریه زنگ زد خونه ما که مامانم اسم منو اونجا ثبت نام کرد. من موندم و پرستو. گروهمون هی کوچکتر می شد و من می ترسیدم.

چند روزی بود که از پرستو خبری نداشتم تا یه روز اومد در خونمون. پرستو درسش از همه ما ضعیف تر بود. شاید واسه همین پرستاری رو انتخاب کرده بود. اما اون روز حرف عجیبی زد و تمام قول و قرارهامون رو زیر پا گذاشت. **گفت چون ریاضی رو خوب نمی فهمه، تصمیم گرفته بره هنرستان!!** گفتم چه جواری می خوای پرستار بشی اگه بری هنرستان؟! پس بیمارستان چی میشه؟؟



گفت : گور بابای بیمارستانمون. من ریاضی نمی فهمم، نمی تونم به خاطر شما خودکشی کنم که .

من تنها موندم و خیلی از تنهایی می ترسیدم پس به خاطر اینکه تنها نباشم به زور و خواهش از مامانم اینها، خواستم که منو به مدرسه ی فاطمه ببرن. می دونستم مدرسه ی خوبی نیست اما تنهایی هم خیلی برام سخت بود.



سال دوم دبیرستان فاطمه با یک سری از بچه های شر و خلاف مدرسه دوست شد و به همین خاطر باهاش قهر کردم و سال بعدش از اون مدرسه به یک مدرسه ی بدتر رفتم و بعدا فهمیدم که فاطمه هم درسشو ول کرد و ادامه تحصیل نداد.

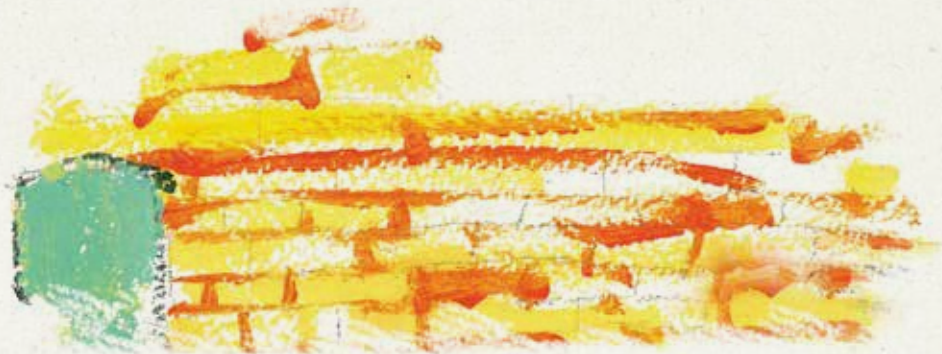
اما آقای میر صادقی، جالب تر از همه ی داستانی که براتون تعریف کردم ، اینه که از دو سال پیش ما چهارتا دوباره همدیگر رو پیدا کردیم و الان داریم تو کلینیکی که مژده با کمک چند تا از دوستاش راه انداخته کار می کنیم. مژده بعد از اینکه از دانشگاه، تورشته ی پزشکی فارغ التحصیل شد با سه تا از دوستهایش کلینیک رو افتتاح کردن و ما سه تا هم خیلی تصادفی مژده رو پیدا کردیم و پیشش کار می کنیم. خدارو میبینی آقای میر صادقی؟! **درسته که ما شریک نیستیم اما هممون تو یک بیمارستان کار می کنیم.**

من صندوق دار بیمارستانم، فاطمه کارهای نظافت بیمارستان رو



انجام می‌دهد و پرستو توی اتاق تزریقات کار می‌کنه. این داستان رو براتون تعریف کردم که بدونید وقتی بالای stage هستین چقدر کارتون مهمتر از چیزیه که خودتون فکر می‌کنید.

من بچه‌ی خواهرم رو امروز به زور آورده بودم اینجا اما اگه می‌تونستم، تمام ایران رو می‌آوردم اینجا و بهشون می‌گفتم که چقدر یک دبیرستان خوب در رسیدن آدم‌ها به آرزوشون، تاثیر گذاره.



به خانواده هاشون می گفتم که مژده فقط به خاطر استعدادش دکتر نشد، بلکه من فکر می کنم به خاطر مامان سخت گیرش به اینجا رسید و مدرسه ی خوبی که رفت.

به همه شون می گفتم که فاطمه هر شب که تو کلینیک که آب و جاروش تموم می شه از مادرش گلایه می کنه که چرا فرستادش اون مدرسه ی افتضاح.

به همه می گفتم: منی که به اصرار خودم به اون مدرسه ی بد و لعنتی رفتم، الان پررو - پررو به مامانم می گم: من نمی فهمیدم، تو چرا گذاشتی اشتباه کنم؟

به همه می گفتم: با اینکه پرستو کارش شبیه پرستاری است اما هر روز حسرت روزایی رو می خوره که به خاطر راحتی اش، یک انتخاب نادرست کرد.

و به شما می گم که آقای میر صادقی واسه اینجور همایشها و اینکه

چه جوری یک دبیرستان خوب انتخاب کنند و چه جوری درس بخون  
بیشتر تبلیغ کنید تا از پیدایش فاطمه و پرستو جدید جلوگیری  
کنید.

خانمی که داستان رو واسه من تعریف کرد با چشمهای گریون دور  
شد و من پیش خودم فکر کردم که اگه حرفهایش رو گوش نکرده  
بودم، چه جوری می تونستم تو رو به همایش دعوت کنم؟!  
اگه به حرفهایش گوش نکرده بودم، چه جوری می تونستم این  
داستان رو براتون تعریف کنم!؟

به این نتیجه رسیدم که هر چقدر هم کتاب خونده باشم و دور و  
برم پر باشه از فیلسوف ها و دانشمندا، **نباید به سادگی از  
کنار هیچ حرفی گذشت ...**

# ولی واقعا سوال اینه که: یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

لطفا در صفحات بعدی گزینه های مختلف را بخوانید  
و اون شماره ای که بنظرتون گزینه صحیح بود رو  
به شماره ی **۳۰۰۰۹۰۹۰۳۰** SMS کنید  
تمام کسانی که در این همه پرسى بزرگ  
شرکت کنند، به صورت رایگان در  
پنل SMS های انگیزشی - روان شناسی روز جهان  
قرار می گیرند.





یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

## ۱- وقتی که با دوستاش که مثل خودش هیچی نمی دونن مشورت می کنه



یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه !؟

## ۲- وقتی دختر خاله اش که توی هیچ دانشگاهی قبول نشده بهش می گه برو فلان مدرسه



اگر با این گزینه موافق هستید، عدد (۲) را به شماره ی [۳۰۰۰۹۰۹۰۳۰](tel:3000909030) SMS کنید

یک دانش آموز نهمی چه چوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۳- وقتی که به همراه چند تا از دوستهایش به خاطر نزدیکی و هتل بودن یک مدرسه رو انتخاب می کنند.





یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۴- وقتی که یک دانش آموز نهمی فقط به **امتحاناتش** فکر می کنه و آزمون ورودی خیلی از مدرسه های خوب رو از دست میده و مجبور به ثبت نام در یک مدرسه ی معمولی می شه.



اگر با این گزینه موافق هستید، عدد (۴) را به شماره ی [۳۰۰۰۹۰۹۰۳۰](tel:3000909030) SMS کنید



یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۵- وقتی که خانواده و دانش آموز نهمی فکرمی کنن که دبیرستان خوب خیلی هم مهم نیست و از ادامه ی تحصیل فرزندشان در یک دبیرستان خوب جلوگیری می کنند.



یک دانش آموز نهمی چه جوری می‌تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۶- وقتی که می‌گذاریم یکی از همسایه‌ها مون برامون  
یک دبیرستان خوب انتخاب کند.



اگر با این گزینه موافق هستید، عدد ۶ را به شماره‌ی ۳۰۰۰۹۰۹۰۳۰ SMS کنید

یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۷- وقتی که از بقال محله راجع به یک دبیرستان خوب می پرسیم.





یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۸- وقتی که از یک پلیس راجع به آزمون ورودی سوال می پرسیم.



اگر با این گزینه موافق هستید، عدد (۸) را به شماره ی ۳۰۰۰۹۰۹۰۳۰ SMS کنید



یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

۹- وقتی که با تبلیغات، مدرسه ی خودمون را انتخاب می کنیم.





یک دانش آموز نهمی چه جوری می تونه یک دبیرستان عالی انتخاب کنه!؟

# ۱۰- وقتی که در همایش یک مشاور حرفه ای کنکور شرکت می کنیم و با نظر او، مدرسه ی خودمون رو انتخاب می کنیم.





مارک تواین:

بزرگ ترین علت مشکلات، آن نیست که نمی دانیم، بلکه آن است که به اشتباه به دانستنش اطمینان داریم.

یه سری از خانواده ها و بچه ها، موقع انتخاب دبیرستان، انگار همه چی رو می دونن و این غرور نابجا، کارشون رو خراب می کنه. ممکنه یه مدرسه ای خیلی خوب باشه، اما بدرد شخصیت شما نخوره و باعث پیشرفت شما نشه.

چه جوری میشه همچین نکات ریزی رو فهمید؟ خانواده ها وقت آن را ندارند که به تحقیق همه ی این موارد بپردازند. به همین خاطر ما از علی میرصادقی دعوت کردیم تا اطلاعاتش را با شما درمیان بگذارد:

«چگونه یک دبیرستان خوب انتخاب کنیم؟!»

سوالاتی که در این همایش توسط مشاور و کارشناس برنامه های تلویزیونی پاسخ داده خواهد شد، در پشت جلد آمده است.